

ایرانیان مسلمان و یهودی و مسیحی در دوره مغول

تاریخ نویسی معاصر، مخالفت اسلامگرایان و یهودیان را، یا به دوران صدر اسلام محدود می کند یا مخالفت با دولت اسرائیل. منبع زیر نشان میدهد مخالفت مسلمانان با یهودیان از زمان مغولها شدت یافته است. نوشته زیر مقطعی از تاریخ ایران تحت حاکمیت مغولان را توضیح می دهد. مقطعی که یهودیان ایران قدرت دولتی را در دست گرفته و ضمن کسب مال و ثروت هنگفت، اصلاحاتی چند انجام دادند و دست خاندانان مسلمان را از قدرت اقتصادی کوتاه کردند. کسب قدرت و خلع از قدرت چرخه ای بود که سبب شد، عدم امنیت، ضربه اصلی را به سیستم اقتصادی زند. در حقیقت ورود مغولها و اعمال سرزمین های سوخته، طوفانی بود که بعد از چند سال فرو نشست. اختلافات درونی خاندانان ایرانی بود که ضربه نهایی را بر سیستم اقتصادی وارد آورد و آن را نابود ساخت.

در تاریخ نگاری ایران برداشت های دراماتیزه شده (برداشتهای "آی ننه من غریب") بسیار است بویژه در دوره مغولها. ما به زندگی آرام خود ادامه می دادیم که ناگاه مغولهای وحشی آمده ما را به ویرانی کشاندند. چند نفر از ما بمنظور تحقیق تطبیقی، منابع مغولها را در این زمینه مطالعه کرده ایم؟ چند نفر از ما با فردی از مغولستان که به فارسی آشنایی داشته باشد، در این مورد صحبت کرده ایم؟

آموزش ما در عرصه تاریخ بدین صورت بوده و هست، کشوری یک پارچه ایرانی بوده بیگانگان می آمدند، بر ما حاکم می شدند. منبع زیر خلاف این دیدگاه را نشان می دهد. خاندانانی بودند با مذهب و دین متفاوت با دیگر خاندانان. بقای خودشان در راس امور دیگر بوده است.

این نیاز امروزی ماست که چیزی بعنوان گذشته داشته باشیم. مهم نیست که این چیز حقیقت داشته یا نداشته است. خان بزرگ در حمله ناجوانمردانه خود به خاک ما، دستور داده به هیچ کس رحم نکنید و همه را بکشید. خان از سربازی سنوال کرد چنین کردی گفت بله سرورم. اما زمانیکه می خواستم کودکی نیشابوری را بکشم، شمشیر مرا گرفت فکر کرد پستان مادرش است!!، قدری متأثر شده مکث کردم اما سرانجام سر او را بریدم. چنگیز شمشیر بر کشید و سرباز را در دم بکشت. چرا که بر ایرانی رحم روا داشته بود.

(گردآورنده)

چنگیز خان پیامبر مغولها بود و خواهان گسترش آئین شمنی و کتاب مقدسشان "یاسای" چنگیزی در نواحی مفتوحه بود. تلاش قوم فاتح حول مستولی ساختن آئین شمنی بود. وی به هلاکوخان دستور داد از هر 100 نفر سپاهیان مغول، 20 نفر را به بسمت ایران ببرد. از این زمان مهاجرت های دسته جمعی به سمت غرب آغاز شد. در این مهاجرت اقوامی که در جنگهای شرق دور تابعیت مغول ها را پذیرفته بودند همراه این مهاجرت بوده و با توجه به موقعیتشان از امکانات مالی برخوردار شدند. آنها دارای ادیان گوناگونی بودند شمنی، بودایی مسیحی... اقتصاد آنان حول اقتصاد شبانی و زندگی ایلی بود.

توسعه ای ارضی مسئله اصلی خارجی مغولها بود رسیدگی به امور داخلی بعهدی خاندان جوینی بود. خاندان جوینی در دوره های سلجوقیان، خوارزمشاهیان و مغول ها، ریاست امور مالی و ریاست دیوان انشاء را بعهده داشتند.

بهاالدین محمد جوینی (اهل خراسان) از دیوانیان مجرب و طراز اول در دوره های خوارزمشاهیان و مغولها، دارای حرص و طمعی در گردآوری ثروت بود. وی مولف تاریخ جهانگشای جوینی بود. (تاریخ مغولها در ایران) شمس الدین پسر بهاالدین محمد پس از مرگ هلاکوخان (1265 - 1255) در زمان پسرش اباقاخان (1280 - 1265) همچنان در مقام خود باقی ماند او طی سی سال مقامات دیوانی و وزارت را بعهده داشت. وی چنان ثروتی اندوخته بود که روزی ده هزار دینار تنها حاصل املاکش بود وی به سرعت موفق شد که به بخشی از اشراف نوپا سامان بخشد و بار دیگر این قشر برگزیده را متشکل سازد او نه تنها سامان دهنده وضع دیوان بلکه پشتیبان و حامی طبقه روحانی نیز بود.

شمس الدین یکی از فرزندان خود به نام بهاء الدین را که "به غایت قهار بود و نازک طبع عظیم" فرمانروای اصفهان و سراسر ایالت عراق عجم کرد و او که در کسب ثروت و زمین و نحوه فرمانروایی دست کمی از پدر نداشت و سفاک و قهار نیز بود. موفق شد موقعیت خاندان خویش را در بخش عمده ای از مملکت بیش از پیش استحکام بخشد.

در باره ی شمس الدین می خوانیم: حکومت تماماً در ید قدرت او قرار داشت و کلیه کشور با اشاره انگشت او می چرخید. کاملاً مطلع از تمامی سیاستها و تدابیر لازم بود. مجد الملک یزدی (از دیگر خاندان ایرانی - رقیب خاندان جوینی - در دستگاه اداری مغول) شمس الدین و برادرش را متهم ساخت پنهانی با سلاطین مصر و شام در تماس اند. تحقیق شد دفع اتهام شد. اباقاخان مجد الملک یزدی را در اختیار شمس الدین گذاشت.

شمس الدین از سعدی در مورد مجازات مجد الملک یزدی سنوال کرد:

سعدی پاسخ داد:

اولین باب تربیت، پند است	دومین نوبه خانه و بند است
سومین توبه و پشیمانی	چارمین شرط و عهد و سوگند است
پنجمین گردنش بزن که خبیث	به قضای بد آرزومند است

علاالدین عطاملک جوینی برادر شمس الدین حاکم مطلق و فرمانروای عالی بغداد بود. وی تغییراتی وسیعی در عراق بوجود آورد. اباقاخان در سال 1272 ایالت شوشتر را نیز به خطه ی فرمانروایی عطاملک اضافه کرد.

در همین اوان بود که شخصی از شوشتر برخاست و ادعای پیامبری کرد و در نماز تغییراتی داد و جمعی به دورش گرد آمدند. خواجه او را به بغداد فرا خواند و چون او را خطرناک و هوشیار یافت، برای فرونشاندن غائله فرمان به قتلش داد (قتل محمد علی باب بدستور امیر کبیر - گ)

عطاملک ثروت بیکرانی در بغداد اندوخته بود تاج مرصعی که در خور پادشاهان بود بر سر می گذاشت. خاندان مجد الملک یزدی مجدداً به خاندان جوینی این بار به عطاملک، اتهام تماس با سلاطین مصر و شام را وارد ساخته ، این بار ایل خان اباقاخان عطاملک را از قدرت خلع بعد از شکنجه کلیه اموال خانوادگیش را گرفته و رهایش کردند در سال 1277 درگذشت.

سرانجام کار خاندان عطاملک جوینی همچون خاندان برامکه بود یا همچون کسان دیگری که تصور می کردند با همکاری و مامشات با قدرت بیگانه خواهند توانست آب رفته ی ایران را به جوی بازگردانند.

(چند سال بعد از 57 هم نشان داد که همکاری و مامشات با قدرت داخلی هم پاسخ نمی دهد- گردآورنده) در دوره سلطان احمد تگودار، مجد الملک یزدی به جرم جادوگری خفه کردند.

بعد از برکناری خاندان جوینی و خاندان مجدالملک یزدی، امور داخلی به سعدالدوله یهودی ایرانی سپرده شد. سعدالدوله با درایتی که داشت دریافت ایلخان (ارغون پسر اباقاخان) بسیار مال دوست است، صورت دخل و خرج ایالات را معین کرد مانع حیف و میل اموال مملکت شد. ارغون از این امر خشنود شده او را مسئول گردآوری مالیات به بغداد فرستاد. بعد از آن او را صاحب دیوان کل مملکت نمود. پس از آن هر کسی کاری با خان داشت باید ابتدا با سعدالدوله در میان می گذاشت.

بدین ترتیب به قول خواند میر: سردفتر اهل ضلال شخص اول پس از سلطان گردید.

سعدالدوله پس از قدرت گرفتن، فخرالدوله (برادرش) را به حکومت بغداد امین الدوله (برادرش) به حکومت دیاربکر شمس الدوله (پسر عمویش) به حکومت فارس، حکومت آذربایجان را به ربیع یهودی و وزارت اشراف تبریز را به مهذب الدوله (پسر عمویش) سپرد.

وی بازماندگان خاندان جوینی را در دستگاه اداره دولت، گرد آورد و به قتلشان رساند. فرمان انتصاب سه معاون خود را از ارغون گرفت. از آن پس به حکم وزیر هیچ مسلمانی حق داشتن کار دیوانی و حق ورود به اردوی خان را نداشت. خاندان مسلمان از قدرت رانده شده علیه سعدالدوله اقدام کردند راه به جایی نه بردند.

با همه فتوری که در کار مسلمانان پیدا شده بود، همه منابع بالاتفاق هوش، درایت و کاردانی سعدالدوله را ستوده اند. در مدت پنج یا شش ساله صدارت سعدالدوله کارهای دیوانی منظم و مرتب شد و امور به خوبی به جریان افتاده و در کار مردم گشایشی ایجاد شده بود. در سال 1288 سعدالدوله نامه ای به بغداد نوشت و با دستوری قوافل حجاج را تحت نظم در آورد. صرف نظر از نارضایتی روحانیون مسلمان از استیلای یهود بر دستگاه حکومت، از جهت گشایش در امور مملکتی، سعدالدوله وجهه ای نیکو در بین روشنفکران کسب کرد. شعرا در مدحش قصایدی سرودند و دانشمندان بدورش گرد آمدند خان تنها با سعدالدوله مشورت می کرد.

کار یهودیان آن چنان بالا گرفت که تا آن زمان در تاریخ ایران و اسلام بی سابقه بود.

با مرگ خان در 1290 مخالفین سعدالدوله او را به فجیع ترین وجه به قتل رساندند. بلحاظ مالی او را هم طراز قارون می دانستند. در این ایام در سراسر ایران یهودی کشی آغاز شد. که توسط روحانیت مسلمان انجام می شد. روحانیان مسلمان آیات ضد یهودقران را استخراج کرده با استناد به آنان دستور مصادره اموال یهودیان را صادر می کردند. شاید بتوان گفت که در تاریخ ایران دشمنی نسبت به یهودیان تا به این پایه سابقه نداشته است. تنها در فارس شمس الدوله ابقا شد و یهودیان فارس در امان ماندند. تنها پس از کشتار یهودیان و تصفیه در تشکیلات اداری بود که بار دیگر شغلای دیوانی به دست فرقه مسلمان افتاد.

خاندان ایرانی یهودی پسوند „الدوله“ در اسمهایشان استفاده می کردند و خاندان مسلمان ایرانی „الدین“.

با مرگ سعدالدوله، بخشهای مسیحی و بودایی زیر فشار قرار گرفتند. بعد از خاندان سعدالدوله، صدرات به خاندان صدرالدین احمدخالدی زنجانی (صدر جهان) رسید. او اولین صدراعظمی بود که ریاست ارتش را هم بعهده داشت. گیخاتو (ایلخان وقت) قطب الدین، برادر صدرجهان، را بمقام قاضی القضاتی و ریاست کل اوقاف مملکت گماشت. بدین ترتیب اداره مملکت در اختیار خانواده زنجانی قرار گرفت و در کارها تام الاختیار گشتند. بمنظور جلب قلوب مردم، دست سخا گشود. از ایلخان پیشی گرفت و همه ی دست اندرکاران، اصناف و طبقات گوناگون از هدایا و عطیه های وی برخوردار شدند.

صدر جهان همه کسانی را که توسط سعدالدوله و عمالش به زندان افتاده بودند، آزاد کرد و هر یک را بر سر شغلی گذاشت. با روحانیون که در وضع ناهنجاری بودند، به مهربانی پرداخت و نیروی سابق را به طبقه روحانی بازگردانید و سلطان را واداشت تا بذل و بخشش بسیار کند. در ایام صدرات این خاندان فساد گسترده ای در امور مالی و قضاوت بوقوع پیوست. صدر اعظم به همراه برادرش قاضی القضاات و شیخ المشایخ، شغلهای شرعی را به مقاطعه می دادند و دعاوی باطل شده را از نو زنده کرده و حکمهای ناروا صادر می شد. بازار رشوه خواری و زد و بند داغ بود. حق به حق دار نمی رسید و گاهی کار دعوا، از مشاجره به شمشیر می کشید. قضاات همواره از بزرگان حمایت می کردند. بر این منوال به قدری دعاوی باطل زیاد شد که در حصر نگجید و چون مدعی ظالم در کف حمایت " قوی دستی " بود، مدعی علیه مظلوم بیچاره نیز که مالک حقیقی بود، از بیم جان و بقیه مال، حمایت " قوی حال " دیگری را جستجو می کرد. بدین ترتیب خاندانها به جان هم می افتادند. و این دور باطل همواره باز تولید می شد.

دشمنان بر ضعف گیخاتو که آمیزش بیش از حد با زنان، غلامبارگی و عشرت طلبی و ولخرجی و گشاده دستی بود انگشت گذاشتند و خواهان اجرای یاسا مغولی شدند. در جنگ قدرت گیخاتو پشتیبان خاندان زنجانی کشته شد. صدر جهان از وزارت خلع شد و به حکومت روم (شرق ترکیه فعلی) رسید. در سال 1294 غازان خان به منظور دستیابی به ایلخانی، بوسیله صدر الدین حموی از علمای طراز اول و داماد شمس الدین جوینی، مسلمان شد. در این سال تبریز بدست وی فتح شد و به بهانه ی اسلام، کلیساها، صومعه ها و بتکده ها غارت و ویران گردید.

فرمان غازان بعد از مسلمان شدن: همه مغولان مسلمان شده باید به انجام مراسم دینی بپردازند و کفر را از کشور بزدایند و کافران و مشرکان همه باید به دین اسلام بگروند یا سر از نتشان جدا گردد. اهل ذمه اگر جزیه می دادند و لباس مخصوص خود را می پوشیدند در امان بودند. وی دستور داد تا مجسمه های بودا و بتها را شکستند و بتخانه ها و آتشکده ها و معابد و کلیساها و کنیسه ها را ویران کردند. بعد از آن مسلمانان ایرانی هم همین اعمال را انجام می دادند. غازان به بخشیان (راهبان بودایی) که مسلمان شده بودند اخطار کرد اگر از آنان کوچکترین عملی حاکی از بودایی گری سر زند به قتل خواهند رسید. گذشته از بوداییان، زردشتیان و گروه بازمانده اسماعیلی یا از میان برداشته شدند یا گریختند و بار دیگر اعمال خود را پنهانی از سر گرفتند. اقلیتهای مزدکی و مانوی و بودایی ها صدمه اساسی خوردند. تمثالهای قدسیین مسیحی و خط سریانی منسوخ شد. مسلمانان از هر قوم و قبیله ایی مجبور به بستن دستار شدند تا از سایرین تشخیص داده شوند.

غازان دوبار حضرت محمد را در خواب دید که امامان علی، حسن و حسین نیز با پیامبر بودند ایشان غازان را به کار های نیک تشویق کردند.

غازان برای بار دوم، صدر جهان را به وزارت گمارد. در نزاع با امیر نروز مغول مسلمان شده (فرمانروای کل ایالات و فرماندهی کل قوا منصوب از طرف غازان) خلع شد. وی فرقه ی مسلمان را حمایت بسیار کرد. امیر نروز هوای سلطنت به سر داشت. مورد غضب غازان قرار گرفته شد. او را دوشقه کردند. برای بار سوم صدر جهان به صدارت گمارده شد. مجدداً وی متهم به دستبرد به اموال دیوانی و اسراف و تهی کردن خزانه شد. با این اتهام به محاکمه اش کشیدند که بی روا هم نبود، زیرا سیاست اقتصادی اتخاذ شده از جانب صدر جهان ضد روش سعدالدوله یهودی صدر اعظم سابق بود که امور را در مجرای صحیح افکنده و جلو اسراف ها و بخششهای بیش از حد را بخصوص نسبت به طبقه روحانی گرفته بود.

از جمله ظلمهایی که به مردم می شد و آنان را زیر بار قرض و گرفتاری قرار می داد، ربا بود که جامعه را به فساد و تباهی کشیده بود. به سبب رباخواری فرومایگان دولتمند شده و ناگاه به اسبان تازی و استران راهوار برنشسته و جامه های ملوکانه پوشیده و سرهنگان بسیار بر خود جمع کرده و در راهها و شهرها می گذشتند. زوال و خلل ملک وقتی باشد که کسان لایق را از کار دور کنند و نالایق را کار فرمایند و مدتی این طریق مسلوک بود و چون صدر جهان وزیر شد، این کار بیش از پیش رونق گرفت و آنچنان شد که اگر شرح دهند مجال نماند. رباخواران در کار خرید و فروش اسلحه نیز دخالت می کردند و ثروت هنگفت می اندوختند.

فقر و بدبختی، موجب فساد و تباهی مردم و فسق و زناکاری گشته بود و جامعه ایرانی را گرفتار کرده، ناراحتیهای فراوان برای خانواده ها به وجود آورده بود. در شهر های بزرگ زنان بدکار را در کنار مساجد و خانقاهها و خانه های

مردم می‌نشانند و نیز کنیزان را که از اطراف به اسارت می‌گرفتند و می‌آوردند، به معرض فروش می‌گذاشتند. چون صاحبان فاحشه‌خانه‌ها به بهای بهتری کنیزان را می‌خریدند، اکثر برده‌فروشان با آن جماعت معامله می‌کردند. چون شرع اسلام شرب مسکر را حرام می‌داند، غازان خان فرمانی صادر کرد که در کوی و برزن هرکس را مست ببیند بگیرند و برهنه کنند و بر درختی ببندند تا عبرت رهگذران شود.

مغولان پس از استقرار حکومت، نظر مساعدی نسبت به یهودیان از خود نشان ندادند. اما روحانیان بودایی، مسیحی و مسلمان را از پرداخت عوارض و مالیات‌ها معاف کردند. ولی این معافیت شامل حال یهودیان نگردید. اعمال نفوذ مسلمانان در این امر بی‌تاثیر نبود. با این حال جامعه یهودی طوفان مغول را به خوبی تحمل کرد و با استفاده از عدم تعصب مغولان نسبت به ادیان توانست به تدریج موقع خود را مستحکم سازد.

غازان فرمان داد یهودیان می‌بایست به دستار خود علامتی می‌گذاشتند یا عامه زرد بر سر می‌نهادند. نمی‌بایست سوار خر پالان دار بشوند. اجازه نداشتند کنیسه بسازند. بعد از مدتی این محدودیت‌ها برداشته شد.

در سال 1302 رئیس اسقفهای مراغه در منزلش زندانی کردند و او را از پا در آویختند و شکنجه کردند تا از دین خود روگردان شود و چون نشد 20000 دینار از او جزیه گرفتند. او از زندان فرار کرد. مسیحیان مراغه مجبور شدند 36000 دینار جریمه دهند. فرمانروای ارمنستان از غازان خان تقاضای رهایی مسیحیان و سر اسقف را کرد. پذیرفته شد. اما سال بعد مسلمانان مراغه بر ضد مسیحیان شهر شورش کرده کلیسای شهر را غارت کرده و چند کشیش را کشتند.

در این زمان مسیحیان می‌بایست به منظور مشخص شدن از دیگران زنار ببندند و این کار اجباری بود. از زمانی که غازان خان مسلمان شد کار اقلیت‌های مذهبی ایران غیر از اسلام رکود کرد.

جنگ فرقه‌های اسلامی

در دوران اولیه سلطنت اولجا پتو روحانیان حنفی پیوسته در دربار حاضر و ناظر امور بودند و سلطان را تحت نظارت مستقیم داشتند. آنان به فرقه دیگری مجال جولان نمی‌داده آنها را لعن و طعن می‌کردند.

خواجه رشید الدین فضل الله که در دستگاه، قدرت فراوان داشت شافعی مذهب بود و از نیروی حنفی‌ها ناراضی بود مولانا مراغه‌ای را که بزرگترین روحانی شافعی بود وارد دستگاه کرد و از سلطان شغل قاضی القضاتی کل کشور را برای وی گرفت.

..... اولجایتو فرمان داد تا خرید و فروش کنیز و غلام جز برای حرمسرای سلطنتی ممنوع گردد.

مسلمانان از ارتکاب به فسق و فجور اجتناب ورزید. رامشگران و روسپیان توبه کنند. خروج زنان از خانه‌ها برای شرکت در مجالس و عظم ممنوع باشد و اگر دیده شود زنی در کوچه و بازار با بیگانه‌ای سخن گوید و یا مرتکب بی‌عفتی شود، او را در شهر بگردانند و رسوایش کنند. قمارخانه‌ها و روسپی‌خانه‌ها را ببندند و عوارض و مالیات این اماکن را از دفاتر حذف کنند و مقرر شد که در هر ناحیه تنها یک شرابخانه آن هم برای ایلچیان مغولی دایر باشد و مسلمانان به این اماکن نروند و کسی حق شراب انداختن نداشته باشد.

..... قتلغ شاه فرمانده کل سپاه به فرماندهان گفت: این چه کاری بود که ما کردیم و دین ابا و اجدادی چنگیزی را کنار گذاشتیم و به دین کهنه عرب در آمدیم که به هفتاد و اند قسم موسوم است و اختیار همه این دو مذهب (شافعی و حنفی) بدین فضیحت و رسوایی که در یکی با دختر نکاح و در دیگری با مادر و خواهر زنا جواز است و نعوذ بالله از هر دو. ما باید به یاسای چنگیز رجوع کنیم. این گروه از اسلام دلسرد شدند و اوضاع رو به وخامت می‌رفت. آنها مسلمان شده بودند چون سلطان مسلمان شده بود. به هر بهانه‌ای از اسلام باز می‌گشتند. در این میان فرقه شیعه از فرصت استفاده کرده اولجایتو را شیعه مذهب کرد. با این وصف کار شیعه‌گری سلطان دیری نپایید. روحانیان سنی مذهب به شدت عکس العمل نشان داده به تحریک مردم پرداختند. به زودی گذشته از قزوین (پایتخت)، بغداد، شیراز و اصفهان دست به شورش زدند و دستور سلطان را نپذیرفتند. امرای طراز اول که شیعه نشده بودند عواقب وخیم کار را به سلطان گوشزد می‌کردند. سلطان از شیعه‌گری دست کشید و دستور داد سعدالدین محمد ساوجی (شیعه) را به جرم اختلاس از خزانه دیوان و رقابت با خواجه رشیدالدین فضل الله (سنی) را به قتل رسانند.

مسیحیان نسطوری ایرانی که از همه طرف ناامید شده بودند، بار دیگر قلعه اربیل را مرکز قرار دادند و در آنجا برای احیای مسیحیت به کوشش و فعالیت پرداختند. باز هم مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. از طرف مأموران خان دستور به قتل یک مسیحی داده شد، ده هزار مسیحی با زن و فرزند از اهالی قلعه بر حاکم قلعه شوریدند و قلعه را به آتش کشیدند. این کار عاقبتی نداشت بعد از کشتار ایرانیان مسیحی توسط ایرانیان مسلمان، آخرین پایگاه عمده‌ی مسیحیت نیز از میان برداشته شد.

اولجایتو مردم ارمنستان و گرجستان را به قبول اسلام واداشت و مسیحیان ایرانی را تحت تعقیب و آزار قرار داد. آنها از هرگونه فعالیت و آزادی قطع امید کردند. بر مسیحیان همانند یهودیان بار دیگر جزیه مقرر گردید و همچنین فرمان داده شد زنار ببندند تا از دیگران مشخص شوند. دوران آزار و سرکوبی مسیحیان برابر است با اوج نیروی اسلام و توفیق سنیان در تسلط کامل بر سلطان و دستگاه مغولی.

وضع روحانیان در عهد ایلخانی

احترام و اعتبار قشر روحانی در ایران، پس از استقرار حکومت ایلخانی و اسلام آوردن سلاطین آن به اوج رسید. به جرئت می‌توان گفت که این قشر در هیچ یک از ادوار تاریخ ایران اسلامی تا آن زمان چنین منزلتی نیافته بود. از نظر مغولان یک روحانی نه تنها از قدرتی ماوراء الطبیعی برخوردار بود، که توانایی راندن بلاها و مصائب آسمانی را داشت و واسطه‌ی انسان و خدا بود. آنان دور کننده ارواح پلید و ساحری کار ساز و پزشک نیز به شمار می‌رفتند. در جامعه ایلی یک روحانی یا بهتر گفته شود یک جادوگر - پزشک بالاترین مقام را داشت. بر خان و اشراف نوعی فرمانروایی جادویی داشت و نه تنها احترام، بلکه بیمی خرافی نیز نسبت به وی احساس می‌شد. از این روست در تاخت و تاز مغولان طبقه‌ی روحانی از هر گروه و متعلق به هر مذهب تا حدود بسیاری از خشم و غارت مصون می‌ماند و از پرداخت عوارض و مالیات معاف می‌گردید. از طرف دیگر مردم بلاکشیده بیش از هر زمان از زمین دل‌کنده و به آسمان چشم دوخته بودند، به روحانیان روی می‌آوردند.

با گرویدن ایلخانان به اسلام، طبقه روحانی به سرعت چشمگیری پایگاه خویش را باز یافت و در راس طبقات جامعه هم‌تراز با اشرافیت فنودال ایلی مغولی و گروه دیوانی قرار گرفت و جز گردانندگان اصلی چرخهای مملکت در شئون گوناگون اقتصادی گردید و در نتیجه نظر ها بیش از پیش به جانب آنها معطوف شد. روحانیان در این عهد چنان قدرتی یافته بودند که مقام خود را از مقام سلطنت پائین تر نمی‌انگاشتند و خود را هم‌تراز سلاطین می‌دانستند.

در سایر ممالک اسلامی مقام روحانیت به درجه ایران هم‌تراز مقام سلطنت محسوب نمی‌شد و برتری سلطان بر همگان محفوظ بود.

سازمان احتساب (حسبت - محتسب):

سازمانی که بر همه امر زندگی روزمره‌ی مردم نظارت می‌کرد تا آنان از شریعت اسلام در کلیات و جزئیات زندگی اسلامی تخطی نکنند.

از ابتدای غلبه‌ی مغول تا عهد‌غازان جامعه از آزادی‌هایی برخوردار بود و قید و بندها گسیخته بود. زنان از محدودیت‌های سابق به در آمدند. میخانه‌ها و روسپیخانه‌ها در هر کوی و برزن بر پا شد. تظاهر به روزه خواری و بدحجابی نمایان گردید. و جامعه از حالت و قالب اسلامی خود خارج شد. قهوه‌خانه‌ها بیش از مکانهای عمومی دیگر وضع و جو از آذانه یافت و گردانندگان آن سعی کردند این حالت را نگاه دارند. مردم می‌نوشیدند به نوای موسیقی و آواز گوش فرا می‌دادند، تخت نرد و شطرنج بازی می‌کردند.

بدین ترتیب پس از سپری شدن این دوران، سختگیری و منع از منهیات و منکرات از جانب روحانیان آغاز شد تا بار دیگر مقررات اسلامی بر قرار شود. محتسب مکلف بود به عمل ظاهر و آنچه که دیده و شنیده می‌شود، مراقبت کند. مردم تنها در اندرون خانه‌ی خود از نظر موشکاف محتسب در امان بودند. بدین گونه راه بازگشت به سوی آزادیهای بی‌تعصب گذشته را دایره حسبت به کلی مسدود کرده بود. با آنکه ورود به منزل اشخاص برای محتسب ممنوع بود، اما کوی به کوی به اینیه و آثار سرکشی می‌کردند تا نقشی بر دیوار نمانده باشد صدای آواز و موسیقی شنیده نشود. حسبت حتی در کار سلاطین مذاقه داشت تا از جاده اسلام منحرف نشوند.

محتسبین گاه از جاده دین و انصاف خارج می‌شدند و مردم را تحت فشار قرار می‌دادند و به بهانه امر به معروف و نهی از منکر دست به ارتشاء می‌زدند و یا اینکه زیاده از حد سختگیری و افراط به خرج می‌دادند. نه تنها از طریق عدل و انصاف خارج می‌شدند، بلکه به لهو و لعب نیز می‌پرداختند و شراب می‌نوشیدند.

برای فرمان فرمایان این دوران گرایش به دین یا آیینی خاص بیش از آنکه انگیزه‌ای صرفاً باطنی و معنوی داشته باشد، ابزاری بود که در جهت بر آورده ساختن مقاصد و اهداف دنیوی و سیاسی به کار می‌رفت.

منبع:

جلد دوم

دین و دولت در ایران عهد مغول

نوشته شیرین بیانی

(مرکز نشر دانشگاهی، تهران)

آدرس زیر،

پیدایش، رشد و تقسیم دولت مغولی را بصورت انیمیشن نشان می‌دهد.

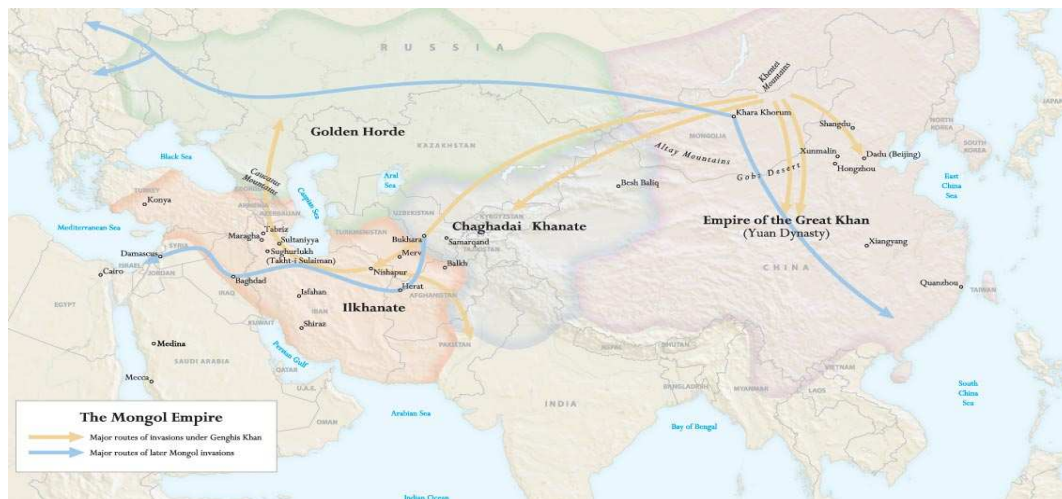
http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D8%B5%D9%88%DB%8C%D8%B1:Mongol_Empire_map.gif#file



مرزهای اولیه امپراتوری مغول در عصر چنگیزخان



1279



تقسیم امپراتوری در 1294
ایلخانان (ایران و مناطق اطراف آن) - گله های طلایی (روسیه و اروپای شرقی)
خانان جغتای (آسیای میانه) (امپراتوری خان بزرگ چین، مغولستان، کره و شرق روسیه فعلی)

<http://www.mahnaaz.com>